

بررسی نمادها در اشعار سلمان هراتی

دکتر ماه نظری*

لیدا نیک آیین**

چکیده

سلمان هراتی، در دهه شصت، از شاعران انقلاب و جنگ، در عرصه شعر معاصر، با طراوت بیان و ذهن خلّاقش به خلق تصویری ملموس پرداخته است. با نگرشی نو و جسارت بسیار عامیانه‌ترین الفاظ را در خدمت اعتقادات دینی و تحولات اجتماعی درآورده و ارزش‌های بی‌بدیل هویت انسانی را نشان داده است. با بیانی نمادین و اشارات مجازی، به خلق مفاهیمی بکر و بی‌سابقه دست یافته و فضای شعر را دگرگون نموده است. شعر برای سلمان هراتی، ادای تعهد اجتماعی و حتی گاه سیاسی محسوب می‌شد. مسأله چشم‌گیر در اشعار سلمان کاربرد نمادهایی است که شاعر برای اهداف گوناگون به کار برده است، زیرا در نظر او همه هستی نماد و جلوه‌ای از تجلیات الهی است و تمام کوشش‌های انسان دریافت خویشتن خویش است. سؤال این است که سلمان برای بیان اندیشه، اعتقادات و وقایع عصر خویش، چه نمادهایی را به کار گرفته است؟

واژه‌های کلیدی

شعر سلمان هراتی، نماد، ادبیات جنگ، مدرسه

مقدمه

سلمان هراتی از چهره‌های موفق شعر انقلاب و ادبیات مقاومت و پایداری است. در فروردین ۱۳۳۸ در مزر دشت از توابع تنکابن به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه به تهران آمد و — بعد از سربازی در مرکز تربیت معلّم هنر پذیرفته شد و پس از آن در روستاهای دورافتاده شهرستان لنگرود به معلّمی پرداخت و در عصر یک جمعه پاییزی سال ۱۳۶۵ در جاده تنکابن به لنگرود در تصادف اتومبیل به سمت بهاری جاودانه کوچید. با وجود عمری کوتاه، به سبب وارستگی، بینش والا، ژرف‌نگری و تأمل بر جهان هستی، شاعری صاحب سبک گردید و اشعارش ستارگانی شدند که بعد از غروب تن خاکیش باز هم نورافشانی می‌کنند. تقارن زندگی او با انقلاب، جنگ، حضور در جبهه‌ها و درک لحظات معنوی، جلوه دفاع مقدس؛ باعث شد تا مضامین دینی، فرهنگ شهادت، تکریم شهدا و جهاد حق علیه باطل و برابری نژادی، در اشعارش پررنگ‌تر شود. علاوه بر شعر، نقاشی و عکاسی نیز از دل‌مشغولی‌های سلمان بود و بسیاری از سروده‌هایش، به تابلوی نقاشی یا تصویری خیال‌پردازانه شباهت فراوانی

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۱۷

دارد. اشعارش به شیوه سپید و نیمایی با تخلص «آذرباد» در قالب غزل، مثنوی، رباعی و دو بیتی، مشحون از تصاویری هنری (همچون تشبیه، استعاره، تلمیح و نمادهای ادبی و...) با بیانی ساده، زلال و روان است. با وجود اندک ضعف‌هایی در شعرهای آغازین، هر روز شعرهایش متولد شدند و بالیدند و به سمت تکامل طی طریق نمودند. در اشعارش به نیما، سهراب سپهری و فروغ فرخزاد توجه داشت اما هرگز تقلید نکرد و بلکه خود صاحب سبک شد و نوآوری‌های جدیدی در شعر معاصر به ویژه شعر انقلاب و دفاع مقدس دست یافت. به همین خاطر می‌توان به حضور نمادهای کاملاً ابداعی و جدید در نوشته‌های سلمان اشاره کرد. این نمادها که به صورت سمبلیک برای بیان حرف‌های در گلو مانده‌اش، بغض واژه‌ها را تسلی بخشید.

اشعارش به خاطر کاربرد نمادهای گوناگون، بکر و تازه قابل تأمل و بررسی است که مراحل پس از سپری نمودن دوره جنینی، متولد شدند و بالیدند و امروز جزیی جدایی‌ناپذیر از ادبیات معاصر ماست. در پیشینه بررسی اشعار سلمان هراتی و ویژگی‌ها و محتوای اشعارش، اشاراتی کلی از بزرگانی چون قیصر امین‌پور در مقدمه مجموعه کامل اشعارش، ساعد باقری و سهیل محمودی در ابتدای کتاب «در باغ‌های ناممکن» نیز نوشته‌اند و مجموعه‌ای از مقالات نوشته شده درباره او با عنوان «گل چه پایان قشنگی دارد» منتشر گردیده است. اما در این مقاله سعی گردیده تا نمادهای ادبی و ابداعی به کار رفته در اشعار سلمان هراتی و همچنین علت چرایی و جایگاه نمادهای ادبی و تأثیر اعتقادات و شرایط محیطی در خلق این نمادها مورد بررسی قرار گیرد، که تا به حال مورد نقد و بررسی دقیق واقع نشده است.

نمادهای شعر سلمان

نماد نوعی نشانه است که مدلول خود را آشکارا نشان نمی‌دهد و همواره هاله‌ای از ابهام بر آن سایه می‌افکند و به همین دلیل نیازمند تأویل است. در زبان فارسی «نماد» به معنی نمود، نمودن است. «نماد برگردان فارسی واژه فرنگی سمبل^۱ است و در لاتین^۲ در یونانی^۳ به معنای علامت هویت و شناسایی است.» (شوالیه، ۱۳۸۴: ج ۱/۳۵) نماد تصویری است رساننده معنایی سرّی و رمزی. نماد شناختی غیر مستقیم است که می‌توان به نمادهای قراردادی و عمومی اشاره کرد مثل کبوتر که نماد صلح است و یا نمادهای خصوصی یا شخصی که می‌تواند چند معنا پیدا کند و فهم آن دشوار شود. شاعر اغلب در چنین مواردی به توضیح نمادها می‌پردازد. هدف نمادگرایی فرارونده، رسیدن به فراسوی واقعیت است. شکی نیست که شاعر از واقعیت به عنوان نقطه شروع استفاده می‌کند. ژان موتاس می‌گوید: «شعر نمادین می‌کوشد تا ایده‌ها یا مُثُل (به تعبیر افلاطون) را به شکلی ملموس درآورد.» (چدویک، ۳۷۵: ۱۵) پیوند مسایل اجتماعی با دنیای انتزاعی، نقطه عاطفی در شعر متعهد بعد از انقلاب است. نگاه معنوی به موضوعات اجتماعی، در شعر سلمان هراتی به اوج خود می‌رسد. این نوع نگاه، شعر سلمان را سرشار از امید و بشارت کرده است. او در شعرهایش آینده‌ای درخشان را نوید می‌دهد. این بشارت و امید سرچشمه باوری است که سلمان به انقلاب اسلامی دارد. از این رو چنین می‌سراید:

دیروز اگر سوخت ای دو ست غم‌برگ و بار من و تو / امروز می‌آید از باغ بوی بهار من و تو / دیروز در غربت باغ من بودم

^۱ symbol

^۲ symbolum

^۳ sumbolon

و یک چمن داغ / امروز خورشید در دشت آینه‌دار من و تو (سلمان، ۱۳۸۹: ۲۹۴-۲۹۵)

پس از گذشت چند سال از پیروزی انقلاب اسلامی، رفته رفته ناکامی‌ها و نامرادی‌ها که معلول عواملی چون از یاد رفتن برخی از ارزش‌ها بود، نمایان شد. به همین خاطر سلمان در شعر اعتراض‌آمیز خود، زورگویان و زراندوزانی را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

چرا سهم عبدالله / جریب جریب زحمت است و حسرت / و سهم ناصرخان / هکتار هکتار محصول است و استراحت؟... / ما در مقابل آمریکا ایستاده‌ایم / اما چرا هنوز کیومرث‌خان خرش می‌رود / عبدالله با داس / هر شب چند خوک سر مزرعه می‌کشد / اما وقتی ارباب می‌آید، مجبور است تعظیم کند / چرا عبدالله مجبور است به این خوک تعظیم کند؟... (همان، ۲۰۱)

نمادها در شعر سلمان یا تازه و بکرند و یا نمادهای مرسوم در معنایی جدید و منطبق با اوضاع و احوال زمانه. او در خلق نمادها از عناصر مختلفی هم‌چون طبیعت، آیین‌های ملی و اساطیری، اصطلاحات و اعتقادات دینی و مذهبی، رویداد، رنگ، مدرسه و لوازم آن، اشیاء، خوراکی‌ها و... استفاده کرده است که به آنها اشاره می‌شود:

۱- طبیعت

طبیعت بهترین الهام‌بخش و تابلوی هزار رنگ و هزار نقشی است که بیشترین منابع نمادپردازی را در دل خود دارد و «پدیده‌های طبیعی وقتی به صورت نماد ادبی در می‌آیند و در واقع به یک شیء ادبی بدل می‌شوند از نمونه‌های طبیعی خود فاصله می‌گیرند. کوه دماوند یک پدیده طبیعی است، اما در قصیده مشهور دماوندیه ملک الشعراء بهار این کوه به یک پدیده ادبی بدل می‌شود» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۹۰-۱۹۱) در اشعار سلمان طبیعت سهم به سزایی در خلق نمادها دارد و آن بیشتر به جهت تولد و بالندگی او در دل طبیعت است او با هر لحظه رویش بهار، قد کشیده و بالنده شده، نفس او در نفس‌های جنگل گره خورده و آنچه از طبیعت در شعرهای او آمده حاصل تخیل و درک او با حواس پنج‌گانه‌اش می‌باشد. او با جنگل آواز می‌خواند و با شکوفه‌کردن درختان، ذوق و طبع او هم شکوفا می‌گردد.

آفتاب

به اعتقاد سلمان هراتی همه هستی نماد و جلوه‌ای از تجلیات الهی است و «این نوع برخورد با جهان، اشیای جهان و ادراک آن‌ها که از نوع شهودی و همراه با عدم فعالیت عقل است بیان دریافت‌های این برخورد عاطفی ادراک شهودی، زبان را به ناچار رمزآمیز خواهد کرد. این بیان رمزآمیز، زبان را از صورت یک وسیله ارتباط عمومی فراتر می‌برد و به کلمات، استعداد و ظرفیت و بار معنوی تازه‌ای می‌بخشد. «این استحاله‌ای است که تا در زبان اتفاق نیفتد، این وسیله عمومی و مشترک، قادر به بیان تجربه‌های شهودی، شخصی و خصوصی نخواهد شد. این دگرگونی جز بر مبنای یک زمینه روحی خاص و برخورد شدید عاطفی با موضوع، قابل تصور نیست.» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۷) هم‌چنان که شعر سلمان وامدار واژه قدسی و نمادین آفتاب است که عریان بر همه چیز و همه کس می‌تابد. وقتی کسای توحید می‌پوشد و به سمت جبهه می‌خرامد، در معیت آفتاب است که جنگ معنای دیگری را می‌یابد و چنین می‌سراید: «وقتی که از هوای گرفته بودن / به سمت جبهه می‌آیی / تمام تو در معیت آفتاب است / زیر کسای متبرک توحید (سلمان، ۱۳۸۹: ۸۲-۸۳)

وطن در تخیل شاعر «چمن آفتابی» است که مایه حیات است و هر لحظه عشق را تداعی می‌کند (هراتی، ۱۳۸۸: ۱۵-۱۷) گاه و سوسه‌های خیال را قاتلان آفتاب می‌نامد: «در رطوبت چشش‌آور نفس / درخت و سوسه پاگرفت / در سایه درخت و سوسه،

جمعی / پیمان به قتل آفتاب بستند» (همان: ۲۳)

دیگران را بگذار! / دل به آفتاب بسپار / نگاه کن چگونه هر بامداد / صبور و سربلند / از شانه‌های خاکستری صبح بالا می‌آید.

(همان: ۲۲۵)

جنگل

سلمان آگاهی و بصیرت اجتماعی را در شعرهایش با نمادهای طبیعی پیوند می‌زند و به مخاطبانش می‌آموزد، چنان که در شعر «میرزا و جنگل»، با حسن تحلیلی زیبا و به عنوان یک نماد ادبی در جنگل نمود می‌یابد و میرزا نیز با جنگل معنا و عظمت می‌یابد و چون یک روح در دو بدن رستاخیزی بر پا می‌کنند. جنگل سر به فلک کشیده، با حنجره‌ای پر از سرود و طنین آزادگی و انگاره‌ای انسان‌مدارانه، میرزا را می‌خواند و به یادش خون‌گریه می‌کنند. ناگاه سلمان با نغمه آوایی واج «ج» از جنگل نقبی به جنگ می‌زند و عطش میدان‌های نبرد را تجربه می‌کند و با پارادوکسی، زخمی خنجر نارفیقان و تماشای ایستادگی سرو را در چگامه‌ای چنین می‌سراید: «جنگل به نام تو می‌روید/ جنگل به نام تو می‌رویاند/ در فصل رستن و رستن/ جنگل قیامت است /... آی میرزا / جنگل وسعت پیوسته سبز سپیدارهاست / و سایه‌ها / یادآور خستگی توست / که کسالت زخم خنجر نارفیقان را / در سایه بلوط پیر تکاندیم» (هراتی، ۱۳۸۸: ۸۸)

گل محمدی

گل محمدی یکی از نمادهای ابداعی و فردی سلمان است که در اشعارش تکرار می‌شود و گل محمدی نماد اسلام و جمهوری اسلامی ایران است و عطرش، طوفان‌های مسموم دنیا را باطل می‌کند.

« فردا / با یک زلزله صبح می‌شود / آنگاه پیامبران / با شاخه‌ای از گل محمدی / به دنیا می‌گویند: / صبح بخیر! / فردا ما آغاز می‌شویم / فردا جنگلی از پرنده / آسمانی از درخت / و دریایی از خورشید خواهیم داشت / فردا پایان بدی است / فردا جمهوری گل محمدی است» (هراتی، ۱۳۸۷: ۲۲۳)

و «یک شاخه گل محمدی به تو می‌دامم تا با عطر آن تمام دیکتاتورها را مسموم کنی» (همان، ۲۳۸)

«یک شاخه گل محمدی / با شدتی شگفت / در برودت سینا شکفت / چندان که / هفت ستون سیمانی فرو ریخت» (همان،

۲۴۷)

نمادهای ملی و اساطیری

«هر قومی برای بیان ایده‌ها و نگرش‌های اساطیری خویش نمادهای ویژه خود دارد شاعران با چنگ‌زدن به عناصر تاریخ و اسطوره و افسانه‌های ملی به تجربه‌های شعری خویش عمق می‌بخشند.» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۹۲) هر چند سلمان در شعرهایش از نمادهای اساطیری چون سیمرغ و ققنوس و قله قاف کمتر استفاده کرده است اما گاهی این نمادهای اساطیری را، در بیان اوضاع اجتماعی خویش با بازتابی تازه به کار برده است که نشان تأمل شاعر در فرهنگ غنی پیشینیان است و مصمم بود تا اساطیر کهن را در آثارش با جلوه‌ای نو زنده نگه دارد. حال به تعدادی از این نمادها اشاره می‌کنیم.

ققنوس

ققنوس یک اسطوره ایرانی نیست. افسانه این پرنده که نماد عمر دوباره و حیات جاودان است، از مصر باستان برخاسته، به

یونان و روم رفته، و هم سو با باورهای مسیحیت شاخ و برگ بیش‌تر یافته است. ققنوس در گستره شعر کهن فارسی هیچ‌گاه جایی نداشته است و فقط عارف نامی عطار، در برابر این باور دیرینه که ققنوس حیات جاودان دارد، با صراحت آن را فانی دانسته و بر همه گیر بودن مرگ تأکید ورزیده است. در فرهنگ زبان انگلیسی، ققنوس پرنده‌ای افسانه‌ای است و بسیار زیبا و منحصر به فرد در نوع خود، که بنا بر افسانه‌ها ۵۰۰ یا ۶۰۰ سال در صحاری عرب عمر می‌کند، خود را بر تلی از خاشاک می‌سوزاند، از خاکسترش دگر بار با طراوت جوانی سر بر می‌آورد و دور دیگری از زندگی را می‌گذراند و غالباً تمثیلی است از فنا ناپذیری و حیات جاودان. اسطوره ققنوس، در اصل اسطوره خورشید بوده که بعد از هر شب دگر بار درس حرگاه طلوع می‌کند و نام شهر هلیوپولیس در نوشته هردوت نیز باید در همین ارتباط باشد. (بهرامی، ۲۰۱۱: ۱۱۸)

ققنوس در اشعار سلمان نمادی است که دارای دو سویه است یکی معنای لغوی و ظاهری مرغی افسانه‌ای که از خاکستر پیکر سوخته‌اش، دوباره زاده می‌شود و از سوی دیگر، تصور ذهنی دیگری است که چون عاشقی که عشقش همواره زنده است و با کامیابی فرو نمی‌نشیند، یا به عبارت دیگر، عاشق جاوید لایزالی را تداعی می‌کند. ایجاد فضای اساطیری در شعر سلمان وابسته به بینش شهودی اوست. شعر در تخیل او در زمان بی‌تاریخ روی می‌دهد و تصویر ققنوس در افسانه‌های کهن در ذهنش نقش تازه‌ای می‌آفریند و هستی آرمانی و جاودانی را به انتظار می‌رساند و می‌گوید: «در دنیا آتشکده موقتی است / تا من و تو / در آن بنشینیم / نه عبوس / که چون ققنوس / دوباره شدن را / و به امید دیداری در ناکجا / مرا این معنی / با غروب مأنوس کرده است» (هراتی، ۱۳۸۷: ۳۳۵ - ۳۳۴)

در مفاهیم کنایی شعر سلمان، دلخوشی ققنوس مردن برای زیستن در ابدیت است، یعنی برهانی روشن بر معاد جسمانی.

خرقه

«با سنجش نماد و مفهوم در می‌یابیم که ذهن آدمی برای ساختن مفاهیم، از آگاهی خویش استفاده می‌کند، در حالی که در ساخت نماد، روی به سوی ناخودآگاهی دارد و از آن سرچشمه سیراب می‌گردد.» (عقدایی، ۲۲۲: ۸۱) به تعبیر یونگ رمز یا نماد «نیرو و کار مایه ناخودآگاه روانی را به تجربه و اختیار مبدل می‌سازد.» (ستاری، ۱۷: ۱۳۷۶) خرقه، در ادبیات اغلب یادآور صوفی پشمینه پوشی است که به دنیا پشت پا زده است. این لباس پشمین، در شعر سلمان خرقه‌ای از جنس آب است که برای طی مراحل سیر و سلوک و یافتن نشانه‌های کشف ترک دنیا نمی‌کند بلکه به جستجو در همین دنیای خاکی و زندگی روزمره می‌پردازد تا این که هزار مرتبه از ابرها فراتر رود.

«کسی که خرقه‌ای از جنس آب در برداشت / کسی که شعر مرا از ترانه می‌انباشت / ... میان آینه‌ها رد داغ می‌جست / ... کسی که با دل ما ارتباط آبی داشت / به کشف مشرق خورشیدهای دیگر رفت / هزار مرتبه از ابرها فراتر رفت» (هراتی، ۱۳۸۷: ۳۱۸ - ۳۱۷)

مادر

سلمان در شعر مادر با هنرمندی بین رو ساخت و ژرف ساخت پیوندی عمیق ایجاد می‌کند و در فضایی ایهام‌آمیز تصویر مادر در شعرش، از یک سو مایه هستی و بالندگی جلوه می‌کند که چون سبزینه گیاهان مایه هستی و رویش است و از دگر سو در

سوغ فرزندش هم چون آسمان ابری می‌گیرد.

«بردامن مادرم اگر گندم می‌پاشیدیم / سبزی می‌شد / از بس گریسته بود / آسمان تنها دوست مادرم بود» (هراتی، ۱۳۸۸: ۱۶۹)

مادر و آسمان با هم دوست هستند و هر دو گریه می‌کنند و این رابطه بسیار زیبا و عاشقانه بین آن دو است اگر آسمان گریه کند (ببارد) دانه‌های گندم سبزی می‌شود و مادر برای سبزشدن و بالندگی فرزندانش همواره اشک می‌ریزد مادر دنیایی است ناشناخته که فقط آسمان و گندم‌ها او را می‌شناسند.

شهید

«نمادها همان زبان اسطوره است، آن‌جا که ماهیت بس مهم، اما مرموز واقعیت غایی به طرزی مبهم و تیره و تار، از ورای منشوری دیده می‌شود، جز با شیوه‌های نمادین (کنایی و استعاری) چگونه می‌توان از آن سخن گفت؟ در این جا زبان متعارف از عهده تمامت پرشش و پاسخ بر نمی‌آید. این زبان نمادین دینی سرشار از تمثیل‌ها، استعارات، شعر، اعمال ویژه (شعائر) و حتی سکوت است، زیرا نماد ما به ازای چیزی است غیر از خودش، انگشت اشارتی است نمایان‌گر صبح حقیقت...» (میرچاه، ۱۳۷۲: ۹۵)

خواننده، در وهله نخست بیش از هر چیز با ایدئولوژی شاعر مواجه می‌شود. بیشتر اشعار سلمان، مستقیم یا غیر مستقیم به بازگویی اعتقادات و برداشت‌های اجتماعی و سیاسی او می‌پردازد. او شعرش را برای ادای تعهد اجتماعی و حتی گاه سیاسی خود می‌داند. چنان‌که شهید نمادی است از جنگ و مبارزه‌های مخلصانه، که سلمان با حضور در جبهه‌های حق علیه باطل در لحظات معنوی، با قداستی غیر قابل توصیف آن را لمس کرده است و بوی تقدس‌آمیز آن جان سلمان را هیچ‌گاه رها نکرده است.

«ای شهیدان کجاست منزل‌تان؟ / چیست جز آفتاب در دل‌تان؟ / روی در آب چشمه می‌شوید / از خدا عاشقانه می‌گویید /» (هراتی، ۱۳۸۸: ۵۳)

سلمان شهید را با مظاهر طبیعت پیوند می‌زند و این، تصویرهای او را خوش‌رنگ و سرزنده نگه می‌دارد.

دین و مذهب

«نمادهای دینی در ادبیات، آن دسته از عناصری هستند که شاعر یا نویسنده از گنجینه معارف دین و مذهب خاصی گرفته و به آنها ماهیت نمادین می‌بخشد.» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۹۲) سلمان شاعری ایدئولوژیک، مذهبی و متعهد است او باورهای دینی خود را به زیباترین صورت بیان کرده است و بصیرتی دینی داشت معاد را یقین داشت و مرگ را می‌فهمید.

معاد

«بهار آمده است / چه گلی بر سر خویش زدی؟ / ای سرگردان / اگر به مرگ اعتماد کنی / معاد جاذبه ای است / که تورا بر می‌انگیزاند / سبزتر از هر بهار» (هراتی، ۱۳۸۸: ۱۲۱)

هفتاد و دوتن

حادثه کربلا زمینه ساز بعضی از اشعار سلمان هراتی است و محیط نا امن جهانی را، برای مسلمانان ترسیم می‌کند که چگونه مظلومانه مورد تجاوز ابر قدرت‌های واقع شده‌اند. حادثه عاشورا و شهادت هفتاد و دو تن در کربلا، تداعی جنگ و مبارزه با بیداد،

دعوت به حضور در صحنه و نقش آفرینی است نه مرثیه گویی! و سلمان از رفتن یازان شهید، ناله سر نمی‌دهد، بلکه از راه آنان تأسی می‌جوید، در تداوم حماسه آفرینی، جهاد و شهادت برای کسب آزادی، آزادگی، دعوت به کنش جمعی و اظهار آمادگی در برابر ظالمان تاریخ اصرار می‌ورزد. شاعر در اشعار زیر تأکید بر فاصله بین ماندن و گریختن دارد که چگونه آفتاب صفتان این رخنه و فاصله را با بلندای نیزه در نور دیدند و چون آفتاب باعث قوام و گسترش دین گردیدند.

«در گذرگاه حادثه ایستادند / پیراهن خستگی را / با بلند نیزه دریدند / پیش هجوم آنان / سینه دریدند / هفتاد و دو آفتاب از ایمان / که قوام زمین / در قیامتشان نشسته بود» (هراتی، ۱۳۸۷: ۲۷)

علاقه سلمان به مقوله دین و پیشوایان دینی و هر آن‌که به عقیده او دین و حمایت از مظلوم را نمایندگی می‌کرد، به وضوح دیده می‌شود. از صدر اسلام و ائمه (ع) گرفته تا متأخرین مانند میرزا کوچک‌خان، امام خمینی (ره)، شهدای جنگ تحمیلی و حتی پابلو نرودا، که به ذکر نمونه‌هایی از اشعار مذهبی وی می‌پردازیم:

امام حسین (ع):

بالای تو مثل سرو آزاد افتاد تصویر از آن حماسه در یاد افتاد
در حنجره گرفته صبح غریب تا افتاد، هزار فریاد افتاد

(همان، ۱۶۶)

امام سجاد (ع): پیغام تو

بیزارم از آن حنجره کو زارت خواند چون لاله عزیز بودی و خارت خواند
پیغام تو ورد سبز بیداران است بیدار نبود آن که بیمارت خواند

(همان، ۱۶۶)

امام زمان (عج): تا ظهر ظهور

چون تشنه به آب ناب دل می‌بندم بر خنده ماهتاب دل می‌بندم
ای روشنی تمام، تا ظهر ظهور چون صبح، به آفتاب دل می‌بندم

(همان: ۳۲۱)

حضرت عباس (ع): رود جاری

ز آن دست که چون پرنده بی‌تاب افتاد بر سطح کرخت آب‌ها تاب افتاد
دست تو چو رود تا ابد جاری شد ز آن روی که در حمایت آب افتاد

(همان: ۱۶۷)

حضرت زینب (ع): زمزمه توحید

با زمزمه توحید آمد بالای سر شهید جاوید آمد
از زخم عمیق خویش سر زد زینب چون صاعقه در غیبت خورشید آمد

(همان، ۱۶۷)

صلوات و آب صلواتی

نگاه هراتی به دنیای امروز، نگاهی است آمیخته به نکوهش مدرنیته و تمدن غرب و سرسپردگی به باورهای دینی. از این رو می‌سراید:

«ما هر روز به انتها می‌رسیم/ و درهای عافیت باز می‌شوند/ و میز خوشبختی ما را / با یک لیوان شربت خنک تمام می‌کند / وقتی یک جرعه آب صلواتی عطش را می‌خشکاند.» (هراتی، ۱۳۸۷: ۸۵)

صلوات و آب صلواتی از نمادهای ایدئولوژیک اسلامی است و سلمان آن را تسکینی بر پریشان‌احوالی و سرگردانی انسان می‌داند تا روح عطشان خویش را با صلوات سیراب کند. سلمان در انتظار نور عدل و عدالت‌خواهی، گوش به نبض تند خاک می‌دهد تا گام عادل را در بهار شاهد باشد.

«در ضیافت تولدت / خاک در شکوه جنبشی دگر / رخت زرد خویش را درید / و تکان تازه‌ای به خویش داد / هم بدین سبب به رود زد / تا غبار تاخت ستمگران دهر را / در گذار آب شستشو دهد...» (همان، ۱۱۸)

دگرپرسی نمادهای کلیشه‌ای و مرسوم

«نمادهای مرسوم نمادهایی هستند که بر اثر رواج زیاد در فرهنگ و ادبیات یک ملت و یا در ادبیات جهان به یک مفهوم قراردادی بدل شده و مفهوم آن برای همگان شناخته شده است.» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۹۴)

اما هنر سلمان این است که نمادهای تکراری را از نگاه و زاویه دیگر بیان می‌کند.

معشوق

معشوق سلمان، آفتابی است نوربخش، سرشار از بهاره و ستاره‌ریزان در تیرگی شب، که با جان عاشق در می‌آمیزد.

«تو از شکوفه پری از بهار لبریزی / تو سرو سبزتنی با خزان نمی‌ریزی / تو آفتاب بلندی ز عشق سرشاری / تو در حوالی این شب ستاره می‌ریزی / تمام خانه پر از نور ناب خواهد شد / اگر به صبحدم ای آفتاب برخیزی / شبی چو ابر بیا تا به باغ خاطر من / چنان که با همه جان من درآمیزی» (هراتی، ۱۳۸۹: ۱۲۲)

سکه قلب

در اشعار کهن و کلاسیک سکه قلب از نمادهای مرسوم است و سلمان سکه را به عنوان نماد آدم‌های محترک، فریب‌کار، قدرتمند معرفی می‌کند.

«قلب تو ای پستون‌شین حقیر/ قلب تو مثل سکه‌های زمان طاغوت است / یک روی آن به عکس شاه مزین است / و روی دیگر آن عکس یک شغال / تو تلفیقی از شاه و شغالی / این سکه دیگر رایج نیست / و آخرین مهلتش پرپروز بود» (هراتی، ۱۳۸۹: ۹۹)

اشیا و خوراکی‌ها

کاربرد خوراکی‌ها و اشیا به عنوان نماد، بسیار به چشم می‌خورد.

آجیل، مرغ و متکا نماد غفلت‌اند:

«ما امروز / وارث دل حقیری هستیم / که ظرفیت تفکر ندارد / بیا تا دلمان را بزرگ کنیم / می‌ترسم / آجیل‌ها / غافلمان کنند»

(همان: ۶۰)

«زندگی ساعت تفریحی نیست/ که فقط با بازی / یا با خوردن آجیل و خوراک / بگذرانیم آن را» (همان، ۱۳۲)

«این دریچه را باز کن / چه همه‌های می‌آید / گویا / مرغ و متکا توزیع می‌کنند / اینها که در صف ایستاده‌اند / به خوردن و خوابیدن معتادند» (همان، ۷۷)

نوشابه

سلمان در کاربرد واژه‌ها برای بیان مقاصد و باورهایش هیچ ابایی ندارد برای مثال نوشابه، به عنوان نماد غرب‌زدگی مطرح شده و بی‌اعتنایی به آن یک روش مبارزه.

«وقتی یک جرعه آب صلواتی / عطش را می‌خشکاند / دیگر به من چه که کوکا خوشمزه‌تر از پپسی است / باید گذشت».

(همان، ۸۵)

تلسکوپ

تلسکوپ نماد تنگ نظری را به ذهن تداعی می‌کند.

«آدم و تلسکوپ/ آسمان را می‌کاوند / تا تجدید تعجب کنند / اما من / خاکی را می‌شناسم / که ۷۵۰ هزار ستاره دنباله‌دار / در حوالی شب آن خاک / می‌درخشند / من با چشم عشق می‌بینم / و تا با تلسکوپ / که رویت بیش از یک ستاره / از روزن تنگ آن میسر نیست» (همان، ۲۱۵-۲۱۶)

نمادهای ابداعی سلمان

نمادها و سمبل‌ها در ضمیر ناخودآگاه سلمان برای بیان احساسات و اعتقادات خویش، رابطه ذاتی و درونی دارند و ریشه‌های این ارتباط بین عاطفه یا فک راز یک سو و یک تجربه حسی او باید جستجو کرد و به قول اریک فروم: «زبان سمبولیک را می‌توان تنها زبان بین‌المللی بشر دانست، چون برای همه نژادها و فرهنگ‌های گوناگون در تمام طول تاریخ مفهومی یکسان داشته است.» (فروم، ۷: ۱۳۵۵)

سلمان معلم بود و با قشر نوجوان و مدرسه و کتاب همراه بود. این ویژگی سبب گردیده تا نمادهای ابداعی او بیشتر از جنس مدرسه و لوازم آن هم چون «زنگ مدرسه، زنگ حساب، دفتر نقاشی، معلم و تخته، امتحان نهایی و...» باشد به خصوص در اشعاری که برای نوجوانان سروده است فضای مدرسه و کلاس درس مشهود است و شاید بتوان از آنها به سروده‌های مدرسه‌ای سلمان نام برد. مدرسه و کلاس در تعابیر و نمادهای مختلفی ظاهر می‌شوند که منطق سلمان با منطق معمول و روزمره ما فرق دارد و از زمان و مکان تبعیت نمی‌کند بلکه بیشتر زیر سلطه احساسات و تداعی معانی ذهنش جان می‌گیرند.

زنگ پایان مدرسه

زندگی مدرسه‌ای است که وقتی زنگ آن را می‌زنند تمام می‌شود و کسی شاگرد اول است که تمام زنگ‌های درسی حواسش جمع باشد که مشق‌هایش بیهوده خط نخورد و یا جریمه ننویسد یعنی روزهای عمرش خط خطی نشوند تا در پایان دچار عذاب شود.

«من مثل عصر روزهای دبستان / پراز کسالت و تردیدم / و دفترم / از مشق‌های خط خورده / سیاه است / هراس من این است / فردا که زنگ حساب آمد با این کمینه چنین خواهند گفت: / باید هزار بار / در شعله‌های آتش دوزخ فرو روی / اینست جریمه بروا» (هراتی، ۱۳۸۷: ۶۸-۶۷)

زنگ حساب

زنگ حساب مدرسه نماد زنگ آغاز قیامت و حسابرسی است و زنگ دینی، که اولین درس مدرسه است نماد آگاهی که پیامبران و امامان به ما داده‌اند چنان که سلمان واژه حساب را نمادین و برجسته کرده است: «هیچ می‌دانی آیا / ساعت بعد چه درسی داریم / زنگ اول دینی، آخرین زنگ حساب» (همان، ۳۵۲)

دفتر نقاشی

دفتر نقاشی نماد دنیا و دفتر زندگی ماست که در دفتر می‌شود هم موج و هم دریا را کشید. موج به هرچه برخورد کند آسیب می‌زند و دریا گسترده و زندگی بخش اما برگ‌های دفتر نقاشی محدود و کم است و نمی‌توانیم هرچه را می‌خواهیم در آن مصور کنیم اما آدم‌هایی هم هستند که دفتر نقاشی زندگیشان به وسعت تمام دنیاست و هر چقدر دریا و اقیانوس بخواهند می‌توانند نقاشی کنند. «دفتر کوچک نقاشی من! / داخل هر برگت / طرح یک موج کشیدم با رنگ / گفته بودم شاید / بتوانم دریا را بکشم / آه افسوس نشد / دفتر کوچک نقاشی من / برگ‌های تو کم است / موج اما بسیار / خوش به حال شهدا / که زمین دفتر نقاشی آن‌ها شده است / می‌تواند هزاران دریا / داخل دفترشان رسم کنند» (همان، ۳۵۰ - ۳۴۹)

معلم و تخته سیاه

واژه معلم در ذهن سلمان یک شخصیت حقیقی و عام است که در معنای پنهان، با فرماندهان زمان جنگ، درهم آمیخته و تخته سیاه، از لوازم معلمی است که شاعر از گذر شباهت، به وام می‌گیرد، تا قلب سیاه دشمنان را به تصویر بکشد. این پیوند در اندیشه شاعر ماهیتی خصوصی و صمیمی دارد که در ضمیر ناخودآگاه و خیالش جلوه‌گری می‌کند و «autise» در خودمانی (یا گریز از عالم واقع و برای خود عالمی خیالی ساختن) به همین معنی اشاره و دلالت دارد و بالاخره اندیشه نمادین اساساً ناخودآگاه هست، یعنی ریشه‌هایش در ناخودآگاهی است...» (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۷۷)

«زیرا معلم / فرمانده من است / سنگر، کلاس ماست / ما با گچ فشنگ / همواره بی‌درنگ نوشتیم: / «پیروز می‌شویم» / تخته سیاه ما / قلب سیاه دشمن اسلام است» (هراتی، ۱۳۸۷: ۳۶۵)

امتحان نهایی

امتحان نهایی نماد تشخیص سره از ناسره، در مواجهه با دو واژه جبهه و مدرسه با شیوه تشبیه، دو قطب متضاد دنیایی و معنوی را با هم آشتی می‌دهد تا واسطه‌ای بین تمایز خیر و شر شود و دریچه‌ای به روشنایی بگشاید زیرا در شعر سلمان هراتی، جنگ عنصری ضد بشری و ویران‌کننده نیست، بلکه زیبا و واجب است و رنگ دفاع مقدس به خود می‌گیرد. سلمان با دیدی آرمان‌گرا، جنگ در نهایت، برای نابودی شر و بدی است، و برای برقراری صلح، عدالت و هماهنگی در زمینه‌های اجتماعی و دنیایی چنان که «در چین باستان، جنگ جنبه دفاعی زندگی است. جنگ وظیفه کشتار است... نبردی برای یگانگی در هستی است. کربشنا، خود یک کشتار است و بودا نیز یک کشتار است در اسلام هم جز این نیست. زیرا عبور از جهاد اصغر به جهاد اکبر، گذر از تعادل دنیایی

به تعادل درونی است». (شوالیه، ۱۳۸۴: ج ۲-۴۵۰)

«و جبهه مدرسه‌ای است / کلاس ما آنجاست / شتاب کن برویم / که دیر خواهد شد / تفنگ را بردار / امام می‌آید / و امتحان
نهایی شروع خواهد شد» (همان، ۳۵۳)

غرب‌ستیزی سلمان

اشعار سلمان، نشان‌دهنده آگاهی کامل او را از او ضاع و حوادث جهانی است که در باتلاقی از تقلب فرو رفته. در اشعاری،
نقاب از روی جهان غرب برمی‌دارد تا چهره کریمه جهان ما شینی و انسان از خود بیگانه گشته را ترسیم کند. در این سروده‌ها از
بسیاری واژه‌ها و ترکیبات روزمره در افشای ماهیت غرب استفاده می‌کند و با گفتار ساده عطش جان را به جای پیسی و کواکولا،
با نوشیدن صلوات تسکین می‌دهد و فرصتی می‌طلبد تا کشته‌های لبنان را دفن کند و تحقیرکنان می‌گوید: «ماه‌واره‌های دروغ‌پرداز
/ در سیاست دخالت می‌کنند/ اگر چه هوای جهان توفانی است / سازمان هواشناسی/ همیشه گزارش معتدل به دنیا می‌دهد/ و
خواب خوشی را برای / برای شنوندگان عزیز / آرزو می‌کند» (همان، ۸۹-۹۰)

به طور کلی، نگاه هراتی به دنیای امروز، نگاهی است آمیخته به نکوهش مدرنیته تمدن غرب و سرسپردگی به باورهای دینی.
از این رو می‌سراید:

«من دیدم / در خیابان شانزه لیزه / زیر پای دموکراسی / پوست موز می‌گذارند» (همان، ۹۳)

«اریستو کراسی / با جلیقه مخمل / برپله‌های سازمان ملل / بار انداخته است / و به دنیا برگ زیتون تعارف می‌کند.» (همان،
۱۹۴)

و یا در شعر «دنیا در باتلاق تقلب» دروغ‌گویی غرب را مجسم می‌سازد.
او به سرشت و ذات خبیث غرب اشاره می‌کند و آنها را از فرعون هم بدتر می‌داند.
«غولی با بارهای هول / که در کوچه‌های زندگی و شالیزار / در کوچه‌های مکاشفه و معدن / در کوچه‌های مدرسه و لبخند /
به ناهنگام ارابه مرگ می‌داند... / فرینده‌تر از شیطان نخستین / بی‌خداتر از فرعون / آتش افروزتر از نمرد» (همان، ۲۲۹-۲۲۸) و
سلمان راه مبارزه با غرب را در خودآگاهی و خودباوری می‌داند و علم همراه با معرفت
«گفتم: چرا سواد نداری عبدالله، چرا؟ / ... آنها روزنامه می‌نویسند / و کسالت را دامن می‌زنند/ اما تو برخیز و یادبگیر /
جویبارها به خاطر تو زمزمه دارند» (همان، ۲۰۲)

نتیجه‌گیری

در آثار سلمان هراتی هر چه از کارهای ابتدایی به سمت انتها می‌رویم، شخصیت او در محتوا، نیز دچار تغییر شده و از آن فضای شعاری و به تعبیری عینی، به فضای ذهنی و درونی وارد می‌شود تا نیایش‌واره‌هایش که نقطه اوج ذهنی اوست. زبان شعر سلمان هراتی، زبان شعر انقلاب است. او را می‌توان از تأثیرگذارترین شاعران در حوزه زبان این دوره دانست. واژه‌ها در محور همنشینی کلامش برای یکدیگر غریبه نیستند. سلمان هراتی با استفاده از قالب‌های شعری و به کارگرفتن عناصر زیبایی‌شناسی، به بیان اعتقادات و باورها و فرهنگ اسلامی پرداخت اگر چه به شعر شاعرانی چون سهراب سپهری و فرخ‌زاد و... توجه داشته اما از تقلید و تکرار پرهیز می‌نمود او در خلق فضاها برای بیان اندیشه از نمادها به خوبی و زیبایی هر چه تمام استفاده می‌کرد. تکنیک سهل و ممتنع‌اش با بیانی ساده ملموس است. نمادهای خلاقانه او از مدرسه مؤید آن است که او دغدغه فضای خالی شعر نوجوان را احساس می‌کرد. طبع حساس او در شعرهای انقلاب و جنگ کلام او را دلنشین و جذاب نموده است او به هر آنچه می‌نوشت ایمان داشت از جملاتی ساده و روان و گاه عامیانه استفاده می‌کرد و در عین حال در کنار هم قراردادن هنرمندانه آنان و بیان ژرفای اندیشه تبصری والا داشت. شعرش، سرشار از عشق، ایمان و خلوص است که ارزش‌ها و هویت انسانی را نشان می‌دهد. در شعر او جنگ عنصری ضد بشری و ویران‌کننده نیست، بلکه زیبا و واجب است و رنگ دفاع مقدس به خود می‌گیرد. به طور کلی محور اندیشه‌های سلمان حول مضامین دینی، فرهنگ شهادت، تکریم شهدا و تقدس جهاد علیه باطل و برابری نژادی می‌چرخد. او سعی می‌کند هم‌چون آموزگاری زیرک این مفاهیم را با تصویرهای عینی و قابل درک برای کودکان و نوجوانان بیان کند.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- از آسمان سبز (گزیده اشعار). تهران: انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۳- ثروتیان، بهروز. بیان در شعر فارسی. تهران: انتشارات برگ، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۴- چدویک، چالز. سمبولیسم. ترجمه مهدی، سبحانی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۵- ستاری، جلال. رمز و مثل در روان کاوی. ترجمه و تألیف، تهران: انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ۶- ----- مدخلی بر رمزشناسی عرفانی. تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۷- شوالیه، ژان گریان، آلن. فرهنگ نمادها. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- ۸- عقدایی، تورج. بدیع در شعر فارسی. زنجان: نیکان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۹- ----- نقش خیال. زنجان: انتشارات نیکان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۱۰- فتوحی، محمود. بلاغت تصویر. تهران: چاپ گلرنگ یکتا، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- ۱۱- فروم، اریک. زبان از یاد رفته. ترجمه ابراهیم، تهران: انتشارات امانت، چاپ دوم، ۱۳۵۵.
- ۱۲- لوشر، ماکس. روانشناسی رنگها. ترجمه لیدا، ابی‌زاده، تهران: انتشارات درس، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۰.
- ۱۳- میرچا، الباده. دین پژوهی. دفتر اول، مترجم بهالدین خرمشاهی، تهران: انتشارات پژوهش‌گاه. ۱۳۷۲.
- ۱۴- نامداریان، تقی. رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
- ۱۵- هراتی، سلمان. آب در سماور کهنه (گزیده اشعار). تهران: نشر تکا (توسعه کتاب ایران)، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
- ۱۶- ----- مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی. تهران: دفتر شعر جوان، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- ۱۷- ----- در باغ‌های ناممکن (گزیده اشعار). تهران: چاپخانه سپهر، چاپ اول، ۱۳۸۹.